

بیش‌تر فعالین ضد سرمایه‌داری رادیکال و سوسیالیست، اگر نه همه‌ی آنان، بر سر چندین نکته درباره‌ی بحران اقتصادی توافق دارند:

(۱) بحران صرفاً نتیجه‌ی آزادسازی نئولیبرالی بر بخش مالی نبود. اگرچه طمع، ندانم‌کاری و حماقت صرف مدیران شرکت‌ها و سیاست‌گذاران دولت بسیار بود، بحران پویایی عمیق‌تر سرمایه‌داری را به‌عنوان یک نظام اقتصادی بازتاب می‌دهد.

(۲) شدت بحران مالی در وهله‌ی اول صرفاً نتیجه‌ی عدم پرداخت بدهی حدود ۲ تا سه درصد وام‌گیرنده‌گان در ایالات متحده - حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد وام‌های درجه‌ی دو - که کم‌تر از ۲۵ درصد کل وام‌ها را تشکیل می‌دهد - * * نبود. شدت بحران مالی از ضعف بنیادی سودآوری و انباشت «اقتصاد واقعی» ناشی می‌شود. حتی اگر از فروپاشی مالی ممانعت به عمل آید - آن‌گونه که بیش‌تر و بیش‌تر احتمال آن می‌رود - می‌باید یک رکود سخت و کش‌دار را در ۱۸ تا ۳۶ ماه آینده چشم‌به‌راه باشیم.

(۳) هیچ راه حلی برای بحران وجود ندارد که هم به نفع سرمایه‌داران باشد، هم به نفع کارگران. درحالی‌که بخشی از گفتمان چپ از سلامت «اقتصاد» سخن می‌گوید، (۱) سوسیالیست‌ها و فعالین ضدسرمایه‌داری معتقد نیستند که سیاست‌های به سود کارگران (تعلیق در اجرای وثیقه و تخلیه، گسترش بودجه‌ی اجتماعی و غیره) «اقتصاد» را به‌صورت انتزاعی بهبود ببخشد. هرسیاستی که به سود کارگران باشد سودآوری و انباشت را سست می‌کند؛ و هرسیاستی که سودآوری و انباشت را بهبود بخشد از پوست کارگران بیشتر کنده می‌شود. به زبان ساده، هر اصلاح به سود طبقه‌ی کارگر تنها از طریق مبارزه‌ی توده‌ای و سرسختانه‌ی از پایین به پیروزی می‌رسد - نه از طریق اتکا به بوروکرات‌های اتحادیه‌ای، مزدبگیران جنبش اجتماعی یا سیاست‌مداران دموکرات.

(۴) بحران در برهه‌ای رخ می‌دهد که سازمان‌های کارگری و مردم تحت ستم در ایالات متحده در ضعیف‌ترین حالتی هستند که تاریخ به یاد دارد. ضعف جناح ما در جنگ طبقاتی خطر رشد بیش‌تر ایده‌های دست راستی را در بین کارگران موجب می‌شود (بومی‌گرایی، نژادپرستی، انسان‌هراسی، تبعیض جنسی، فردگرایی و غیره) - که ما می‌توانیم نمونه‌های آن را در اعتصابات اخیر بریتیش ایل و کارگران بخش نیرو علیه استخدام کارگران خارجی ببینیم. با این‌همه، بحران برای مبارزه‌ی جمعی که به جای سایر کارگران سرمایه را هدف قرار می‌دهد، به‌خصوص در مبارزات خاص علیه اخراج‌ها، به اجرا گذاشتن وثیقه‌ها، تمديد مزایای بی‌کاری و علیه کاهش بودجه‌ی تحصیلی و سایر خدمات اجتماعی فرصت ایجاد می‌کند.

کاوش در ریشه‌های بحران

نویسنده: چارلی پُست

برگردان: کاوه بویری



ممکن را برای بحران، برنامه‌ی مشخصی برای مبارزه با آن و نیروهای اجتماعی که انتظار می‌رود آن برنامه را اجرا کنند، تعیین می‌کند.

کاهش سود

در طول بحران طولانی قبلی سودآوری در اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ تا اوایل ۱۹۸۰، مفهوم کاهش سود به توضیح غالب جناح چپ درباره‌ی کاهش سودآوری و انباشت در جهان سرمایه‌داری بدل شد. امروزه آنانی که ادعا می‌کنند که توان افزایش یافته‌ی کارگران - که از شکست‌های



انور شیخ

تقریباً پی‌درپی از اوایل دهه‌ی ۱۹۷۰ آسیب دیده‌اند - بحران جاری را باعث شده است اندک‌اندک. با این همه، در اواخر دهه‌ی ۶۰ و اوایل ۷۰، شماری از اقتصاددانان رادیکال استدلال می‌کردند که قدرت فزاینده‌ی کارگران، که خود نتیجه‌ی اعتصابات غیرمجاز و دیگر مبارزات آنان در محل کارشان بود، سقوط ناگهانی و فراگیر در سودهای مراکز سرمایه‌داری صنعتی را باعث شد. دو سوسیالیست انقلابی، گلین و سات‌کلیف (۳)، نخستین کسانی بودند که استدلال می‌کردند که افزایش دست‌مزد کارگران در اواخر دهه‌ی ۶۰ به نزول («کاهش») در سودآوری سرمایه‌داری در اوایل دهه‌ی ۷۰ منجر شد. تا دهه‌ی ۸۰ سه سوسیال دموکرات چپ، بولز، گوردون و وایزکویف (۴) این استدلال را پی‌گرفتند و ادعا کردند که توان کارگران در افزایش دست‌مزدشان، نایل شدن به رفاه‌های گسترده و ممانعت از تلاش‌های صنفی برای سازمان‌دهی دوباره‌ی فرآیند کار علت اصلی بحران بود. مبارزات کارگران به کاهش میزان رشد بارآوری کار و افزایش هزینه‌های کنترل سرمایه‌داری بر کارگران در تولید و افزایش «دست‌مزد اجتماعی» (پرداخت‌های رفاه اجتماعی) منجر شد، که همه‌گی سودهای صنفی را کاهش داد. نظریه‌های کاهش سود مورد استقبال بسیاری از طرفداران ضد

بحران در عین حال به چپ رادیکال فرصت می‌دهد که به آموزش ضد سرمایه‌داری بپردازد. بحران به ایجاد مخاطب برای خواسته‌های رادیکال مانند مالکیت عمومی و بیمه‌ی خدمات درمانی دولتی کمک می‌کند. هم‌چنین فرصت‌هایی برای ما رادیکال‌ها و انقلابی‌ها ایجاد می‌کند که نقد خود را به سرمایه‌داری به‌عنوان سیستم اجتماعی بی‌ثبات و ناتوان از برآورده کردن نیاز انسانی مطرح سازیم.

این مجموعه تنها چیزی است که لازم است رادیکال‌ها و انقلابی‌ها برای کار با هم بر سر آن توافق داشته باشند. فعالین ضدسرمایه‌داری و رادیکال‌ها لازم نیست توضیحی «واحد» از بحران - نظریه‌ی واحد بحران - داشته باشند تا بتوانند در مبارزات علیه سرمایه‌داری و دولت نقشی دسته جمعی ایفا کنند. در عین حال، انقلابی‌ها و رادیکال‌ها باید اندیشه‌ی خود را درباره‌ی علل نهفته‌ی بحران روشن سازند - در این باره که چه چیزی سودها را به کاهش دوره‌ی سودآوری و انباشت در «اقتصاد واقعی» می‌کشاند. افرادی که ما در جریان فعالیت سیاسی خود می‌بینیم دنبال «تصویر کلان» تحلیل وضع درام اقتصادی می‌گردند. هریک از ما باید به آنان تصویری را بدهد که از این جمله‌ی عام ولی درست که «سرمایه‌داری شیره‌ی جان را می‌کشد!» فراتر برود. فعالین ضد سرمایه‌داری و سوسیالیست‌ها هم‌چنین باید بتوانند به آنانی که در چپ، اتحادیه‌ها و جنبش‌های اجتماعی استدلال می‌کنند که راه حل‌های «برد برای هر دو طرف» درباره‌ی بحران وجود دارد نیز پاسخ بگویند. اینان به توضیحی - نظریه‌ای - درباره‌ی بحران معتقدند که از آن برای دفاع از استدلال‌های سیاسی‌شان استفاده می‌کنند.

ما باید برای مقابله با ادعاهای راه حل «برد برای هر دو طرف» که می‌تواند با اتکا به مامورین اتحادیه، مزدبگیران جنبش اجتماعی، و سیاست‌مداران دموکرات حاصل آید دلیل بیاوریم. آن‌چه در پی می‌آید طرح بسیار مختصری است از چهار نظریه‌ی رادیکال و مارکسیستی اصلی (بدون آن‌که هیچ ادعای بدیع بودن این طرح در میان باشد) (۲):

کاهش سود، کم‌مصرف‌گرایی، رقابت بیش از حد و کاهش نرخ سود در نتیجه‌ی افزایش ماشینی کردن/نقدکردن سرمایه. پس از طرح هر نظریه سعی خواهیم کرد آن‌ها را برحسب ملزومات، ساختار منطقی و اعتبار مبتنی بر واقعیت/مبتنی بر تجربه‌ی آنان ارزیابی کنیم. درک این موضوع مهم است که تناظر ساده‌ای میان یک نظریه‌ی بحران و یک استراتژی سیاسی وجود ندارد. درحالی‌که هم استدلال‌های کم‌مصرف‌گرایی و هم کاهش سود با سیاست رفرمیستی/سوسیال دموکراتی رابطه دارند، انقلابی‌ها نیز این نظریه‌ها را پذیرا شده‌اند. باین‌همه، هر نظریه‌ی بحران گستره‌ای از راه حل‌های



میان تقاضا و عرضه در سیستم در حال رشد می‌شود. در پیچیده‌ترین شکل آن، کمبود موقعیت‌های سرمایه‌گذاری است که دوره‌های تقاضای ناکافی را در مجموع به وجود می‌آورد.

کم‌مصرف‌گرایی، مانند استدلال‌های کاهش سود، از سوی بسیاری از فعالین چپ ضد سرمایه‌داری مورد استقبال قرار گرفت، چون این نظریه رابطه‌ی نیروهای طبقاتی - برای کم‌مصرف‌گرایی، فقیرسازی نسبی کارگران - را عامل بحران‌های سرمایه‌داری می‌گمارد. سوسیالیست‌های انقلابی هم‌چون رُزا لوگزامبورگ استدلال کرده‌اند که ناتوانی سرمایه‌داری در یافتن بازار نهایی به فروپاشی آن منجر می‌شود. (۸) با این همه، این نظریه، معمولاً با پیش‌نهادهایی برای «سرمایه‌داری سامان یافته» هم‌ردیف شده است.

استدلال‌های کم‌مصرف‌گرایی اغلب برای دفاع از بازتوزیع درآمد دولت سرمایه‌داری و برنامه‌ریزی در سرمایه‌گذاری به کار می‌روند - سیاست‌های «کینزی» که بیش‌تر دولت‌های سرمایه‌داری در شمال جهان بین دهه‌های ۳۰ و ۷۰ آن‌ها را دنبال می‌کردند - که تشویق‌هایی برای سرمایه‌گذاری به دست می‌دهند که خود بازار نمی‌تواند آنان را فراهم سازد. چنین پیش‌نهادهایی تحلیل هوش‌مندانه نامی کلاین را درباره‌ی نقش سرکوب دولتی در تامین شرایط انباشت سودآور از دهه‌ی ۷۰ دچار مشکل می‌کنند. (۹)

چنین راه حل «برد برای هر دو طرف» برای بحران سرمایه‌داری می‌تواند از طریق کنش‌های ائتلاف مقامات اتحادیه‌ای، رهبران جنبش اجتماعی، و سیاستمداران «پیش‌رفته»ی حزب دموکراتیک به‌میان آید. به زبان ساده، استدلال کم‌مصرف‌گرایی معمولاً به نتیجه‌ی رفرمیستی منجر می‌شود که از بحران‌های سرمایه‌داری می‌توان جلوگیری کرد، اگر دولت، به‌عنوان «داور بی‌طرف» بتواند به‌صورت موفقیت‌آمیزی بین منافع سرمایه و کار - بین عرضه و تقاضا توازن ایجاد کند.

نظریه‌های کم‌مصرف‌گرایی بر یک فرض از بنیاد نادرست درباره‌ی سرمایه‌داری استوارند - این که همه‌ی سرمایه‌داران تنها کالاهای مصرفی تولید می‌کنند، و تنها «بازار» کالاهای مصرفی کارگران هستند. هرچند، در واقع، سرمایه‌داران هم کالاهای مصرفی تولید می‌کنند هم کالاهای سرمایه‌ای - ماشین آلات، ساختمان، مواد خام و چیزهایی از این دست. کارگران شاغل در بخش‌های کالاهای مصرفی و سرمایه‌ای ممکن است درآمد کافی داشته باشند تا بتوانند محصول بخش کالاهای مصرفی را بخرند، در حالی که سرمایه‌داران هر دو بخش کالاهای مصرفی و سرمایه‌ای می‌توانند برای محصول بخش کالاهای سرمایه‌ای پول خرج کنند. مادام که سرمایه‌داران هم‌چنان در

سرمایه‌داری و سوسیالیست‌ها قرار گرفت چون آنان نیروی طبقاتی - توان کار - را به تعیین‌کننده‌ی سودآوری بدل کردند. هرچند، بدل کردن مبارزه‌ی طبقاتی به‌عنوان تعیین‌کننده‌ی اصلی سودآوری به‌ساده‌گی به سیاست هم‌کاری طبقاتی منجر شد. گوردون، بولز و وایزکاپف طرفداران بانفوذ «مدیریت اشتراکی»، و «مشارکت کار-مدیریت» محل کار بودند. چنین تجربه‌هایی در «دموکراسی محل کار» بهره‌وری را افزایش می‌دهد و امکان می‌دهد که هم‌زمان هم سود سرمایه‌داران هم وضع زنده‌گی و کار کارگران بهبود یابد. بسیاری از حامیان نظریه‌ی کاهش سود معتقد بودند که «دموکراسی محل کار» با ائتلافی از مقامات کاری و دموکرات‌های لیبرال حاصل می‌شود. متأسفانه، تجربه‌هایی از این دست در هم‌کاری کار-مدیریت، در به‌ترین حالت، پوششی بر آغاز و گسترش تولید کم‌سود در محل‌های کار اتحادیه‌ای بوده‌اند. (۵)

از جنبه‌ی منطقی و نظریه‌ای، کاهش سود در نتیجه‌ی افزایش دست‌مزدها یا کاهش تلاش کارگر در تولید در به‌ترین حالت موقتی و منطقه‌ای هستند. سرمایه‌داران صنعت خاص می‌توانند به افزایش دست‌مزدها یا کاهش تلاش کارگر با واردکردن ماشین‌آلات مولد، یا اگر این بی‌درنگ ممکن نباشد با منحرف کردن سرمایه‌گذاری به صنایعی که دست‌مزدها در آن کم‌تراند، تلاش کارگران شدیدتر و سودها بالاتراند پاسخ دهند. به زبان ساده، نه افزایش دست‌مزدها نه کاهش تلاش کارگر به یک بحران عام و کش‌دار در سودآوری مانند آن‌چه در اواخر دهه‌ی ۶۰ تا اوایل دهه‌ی ۸۰ رخ داد منجر نشد. داده‌ها نیز می‌توانند هر دو تلقی از استدلال‌های «کاهش سود» را به‌پرسش بگیرند. میزان رشد بارآوری در اواسط دهه‌ی ۶۰ در نتیجه‌ی کاهش سرمایه‌گذاری - خیلی پیش از غلیان پیکارجویی کارگری - کاهش یافت. کاهش در سرمایه‌گذاری واکنشی بود به کاهش سود. به‌زبان ساده، افت رشد بارآوری معلول و نه علت آغاز بحران در اواسط دهه‌ی ۶۰ بود. (۶)

کم‌مصرفی

پیش از دهه‌ی ۷۰ - و حتی امروز (۷) - نظریه‌ی از نظر تاریخی غالب در میان سوسیال دموکرات‌ها و چپ لیبرال (حزب کمونیست، مانتلی رویو، لیبرال‌های حزب دموکراتیک تا دهه‌ی ۸۰) یکی از روایت‌های کم‌مصرف‌گرایی بوده است. در گُنه این نظریه این ایده قرار دارد که سرمایه‌داری فاقد مکانیزم درونی‌ایست که تقاضای کلی کافی‌ای ایجاد کند که عرضه‌ی کل در حال افزایش را بزیخرد. در ساده‌ترین شکل آن، گفته می‌شود که این حقیقت که کارگران دست‌مزدی می‌گیرند که از ارزش آن‌چه تولید می‌کنند کم‌تر است، باعث افزایش شکاف



هر دو بخش کالاهای سرمایه‌ای و مصرفی سرمایه‌گذاری می‌کنند، عرضه و تقاضا را می‌توان متوازن کرد. سرمایه‌گذاری پیوسته - انباشت سرمایه - منوط به افزایش سودهاست. وقتی سودها سقوط کنند، سرمایه‌گذاری کساد می‌شود، اشتغال کاهش می‌یابد، و تقاضا هم برای کالاهای مصرفی هم برای کالاهای سرمایه‌ای کاهش می‌یابد، و «مازاد تولید» رخ می‌دهد. به زبان ساده، «مازاد تولید» کالاها نتیجه و نه علت کاهش سود است.

شواهد قابل توجهی وجود دارد که این ایده را که تقاضای ناکافی باعث کاهش سودآوری می‌شود به پرسش بگردد. بیش‌تر اقتصاددانان تصدیق می‌کنند که شرکت‌های سرمایه‌داری با تنظیم به‌کارگیری ظرفیت - افزایش یا کاهش تعداد کارگران از طریق افزایش یا حذف نوبت‌های کاری - با نوسانات تنظیم می‌شوند. انور شیخ (۱۰) روش آماری‌ای را بسط داد که داده‌های میزان سود را برای به‌کارگیری ظرفیت تنظیم کند. نتیجه این است که سودها، حتی وقتی با به‌کارگیری ظرفیت تنظیم شده باشند - نوسانات در تقاضا - هم‌چنان کاهش می‌یابند.

رابرت برنر، سوسیالیست انقلابی و سردبیر (**Against the Current**) **خلاف جریان** اخیرا در مورد نظریه‌ی بحران مطلب نوشته است. (۱۱) به‌زعم او، رقابت فزاینده در اواخر دهه‌ی ۶۰ و اوایل دهه‌ی ۷۰ - بین سرمایه‌های نسبتا جدید در ژاپن و سرمایه‌های نسبتا قدیمی‌تر در ایالات متحده - منجر به کاهش عمومی و طولانی سودآوری در سراسر جهان سرمایه‌داری صنعتی شد.

رابرت برنر

رقابت بیش از حد



توضیح برنر درباره‌ی بحران در فرضیاتی چند با استدلال کاهش میزان سود که ما در ادامه‌ی این نوشته آن را بررسی می‌کنیم مشترک است. در هر دو نظریه، رقابت سرمایه‌دارها را مجبور می‌کند که مدام

روش‌های نو و نتیجه‌بخش‌تری برای تولید بیابند. سرمایه‌های جدید (مثل ژاپن و آلمان غربی پس از جنگ جهانی دوم) با سرمایه‌گذاری ثابت پیشین اندک یا بدون آن در بهترین موقعیتی قراردارند که جدیدترین روش‌های تولید را معرفی کنند. آن‌ها قادرند هزینه‌ها و قیمت‌ها را پایین بیاورند و سودشان را در مقایسه با سرمایه‌های قدیمی‌تر، که نمی‌توانند سرمایه‌گذاری‌های قدیمی‌تر را در سرمایه‌ی ثابت تا زمانی که از نظر اقتصادی تا آخر مصرف نشده‌اند رها کنند، بالا ببرند.

با این همه، برنر، این ایده را رد می‌کند که افزایش ماشینی کردن

تولید باعث سقوط سودهای همه‌ی سرمایه‌ها می‌شود. در عوض، او استدلال می‌آورد که سرمایه‌داران شگردهای جدیدی را انتخاب می‌کنند تا هم‌زمان هم هزینه‌ی واحد را پایین بیاورند و هم سودها را بالا ببرند. طبق نظر برنر، در رویارویی با پایین آمدن قیمت‌ها که توسط سرمایه‌های جدیدتر و نتیجه‌بخش‌تر ایجاد می‌شوند، تنها سرمایه‌های قدیمی‌تر سودهای کم‌تر و اضافه ظرفیت را متحمل می‌شوند. سقوط سودها و اضافه ظرفیت در کل جهان سرمایه‌داری در دوره‌هایی که رقابت بین‌المللی تشدید می‌شود، مانند اواخر دهه‌ی ۶۰ و اوایل ۷۰، عمومیت می‌یابد و دوره‌ی طولانی رکود اقتصادی را به‌دنبال دارد.

برنر ادعا می‌کند که هر به‌بودی در سودها که از اوایل دهه‌ی ۷۰ حاصل آمده است کوتاه مدت و سست بوده است، چون به نظر او، ارزش‌زایی کافی از سرمایه‌ی قدیمی‌تر و کم‌تر نتیجه‌بخش ناشی از ورشکستگی‌های وسیع صورت نگرفته است.

از نظر سیاسی، برنر از تحلیل خود از بحران نتیجه‌های سیاسی انقلابی می‌گیرد. تنها هجوم گسترده به استانداردهای زنده‌گی طبقه‌ی کارگر به‌همراه براندازی وسیع سرمایه‌های پیشین و بی‌نتیجه می‌تواند سودها را بالا ببرد. راه حل‌های «برد برای هر دو طرف» برای بحران وجود ندارند. در رابطه با تز سقوط میزان سود، ایده‌ی «سرمایه‌داری تحت نظارت» که در آن دولت قادر است از بحران‌ها جلوگیری کند خیال‌بافانه است. در نظریه‌ی رقابت بیش از حد برنر مشکلات منطقی و مبتنی بر واقع چندی را تشخیص داده‌اند. (۱۲) از جهت نظری، استدلال برنر گرفتار همان مشکلات استدلال‌های «کاهش سود» است که او به‌درستی آن‌ها را رد می‌کند. عینا همان‌طور که بالارفتن دست‌مزدها و کاهش تلاش کارگر باید سرمایه‌دارها را به بخش اقتصادی مشخصی سوق دهد که کار را با سرمایه جای‌گزین سازند یا سرمایه‌داری جدید را به عرصه‌های سودآورتر منحرف کند، رقابت شدت یافته و فراگیر نیز باید سرمایه‌داران پیشین را به پذیرش جدیدترین تکنیک‌های تولید بکشاند، ظرفیت را کاهش دهد، یا سرمایه‌گذاری را به شاخه‌های جدید تولید بکشاند.

بی‌گمان، واقعیت‌های رقابت سرمایه‌داری از طریق سرمایه‌گذاری، سرمایه‌داران را از این‌که سرمایه‌گذاری‌های قدیمی‌تر را دوربریزند باز می‌دارد، اما طی تقریبا ۴ دهه این به‌خوبی ممکن شده است. به‌علاوه، ایده‌ی برنر که سرمایه‌دارها آزادند تکنیک‌هایی را برگزینند که هم هزینه‌های واحد را کاهش دهند (موقعیت رقابتی خود را بهبودبخشند) و هم سودهای سرمایه‌گذاری‌هایشان را بالا ببرند مشکل‌آفرین است. این ادعا با واقعیت رقابت سرمایه‌داری در تقابل قرار می‌گیرد، که هر



خالی کردن اخیر سیستم مالی توسط دولت سرمایه‌داری - از جمله «ملی‌کردن» جزیی بانک‌ها - و «بسته‌ی محرک» اوپاما احتمالاً از واژگونی سیستم مالی و کساد شبیه دهه‌ی ۳۰ جلوگیری خواهد کرد، اما از بحرانی بسیار شدید و دیرپا جلوگیری نخواهد کرد.

حال افزایش به میزان مثبت (هرچند رو به کاهش) سود در جدیدترین سرمایه‌گذاری‌هایی که سرمایه‌داران انجام می‌دهند بدل می‌شوند. مادام که سودهای سرمایه‌گذاری‌های جدیدتر مثبت‌اند، سرمایه‌دارها به انباشت ادامه می‌دهند. به‌زبان ساده، بالا رفتن مجموع سود به سرمایه امکان می‌دهد که موجی طولانی از گسترش را با دوره‌های نسبتاً کوتاه و سطحی رکود متحمل شود، ولو این‌که، میزان سود هم‌چنان سقوط کند.

با این‌همه، در مرحله‌ای میزان سقوط سود به سقوط شتاب‌ناک در میزان رشد سرمایه‌گذاری منجر می‌شود. هنگامی که میزان کاهش رشد سرمایه‌گذاری از کاهش میزان سود بیش‌تر باشد، مجموع سود را کم می‌شود. وقتی کل سودها از رشد باز بمانند، میزان سود در سرمایه‌گذاری‌های جدید منفی شده و سرمایه‌دارها سرمایه‌گذاری‌شان را متوقف می‌کنند. در نتیجه، موج طولانی گسترش به رشد طولانی رکود با رکودهای نسبتاً طولانی‌تر و عمیق‌تر بدل می‌شود. (۱۴)

برخلاف سایر نظریه‌های بحران سرمایه‌داری، سقوط میزان سود عامل‌های جانبی یا تصادفی هم‌چون ناسازگاری عرضه و تقاضا، بالا رفتن دست‌مزدها/کاهش تلاش‌ها، یا رقابت افزایش‌یافته را علت سقوط سودها تلقی نمی‌کند. در عوض، کاهش سودها نتیجه‌ی پویایی ضروری سرمایه‌داری است.

در حالی که سرمایه‌داری به‌ناگزیر بحران‌های سودآوری و انباشت را ایجاد می‌کند، هیچ‌گونه سرنگونی خودبه‌خودی سرمایه‌داری وجود ندارد. سرمایه‌داری می‌تواند دوره‌های طولانی رکود اقتصادی را پشت سر بگذارد، اگر افزایش سریع در میزان سود وجود داشته باشد. افزایش تمام عیار میزان سود تنها با افزایش تمام عیار میزان استثمار، نابودی فراگیر سرمایه‌دارهای بی‌نتیجه و گسترش معتنی‌به مرزهای سرمایه‌داری در اقتصاد سرمایه‌داری جهان رخ می‌دهد.

به‌صورت مشخص، این به‌معنای هجوم کارفرمایان برای پایین راندن دست‌مزدها و سازمان‌دهی دوباره‌ی کار است؛ دولت سرمایه‌دار از رفاه

سرمایه‌داری را وادار به «انتخاب» تکنیک‌هایی می‌کند که پایین‌ترین هزینه‌های واحد را ممکن سازد، حتی اگر سرمایه‌داری را در کل افزایش دهد و کاهش میزان کلی سود را باعث شود.

بر مبنای واقعیت، مشکلات چندی در مورد نظریه‌ی بریز وجود دارد. نخست آن‌که رقابت بین‌المللی حدت‌یابنده در اوایل دهه‌ی ۷۰ نمی‌تواند کاهش سود را در ایالات متحده و دیگر کشورهای صنعتی در سراسر دوره‌ی پس از جنگ جهانی دوم تبیین کند. دوم، نشانه‌ی آشکاری از افزایش ناگهانی رقابت بین‌المللی پیش از آن‌که سودها در کل شروع به راکد شدن بکنند وجود ندارد و انباشت در ایالات متحده در اواسط دهه‌ی ۶۰ راکد شد. در واقع، شواهد نشان‌دهنده‌ی آن است که رقابت بین‌المللی (و محلی) حدت یافته نتیجه و نه علت پایین آمدن سرمایه‌گذاری در اواسط دهه‌ی ۶۰ است.

سوم آن‌که، میزان سود در اواخر دهه‌ی ۶۰ و اوایل دهه‌ی ۷۰ در ژاپن - جایی که سرمایه‌های جدیدتر و نتیجه‌بخش‌تر موجودند - از ایالات متحده - جایی که سرمایه‌های قدیمی‌تری که کم‌تر نتیجه بخش هستند با سرعت بیشتری کاهش یافت. سرانجام آن‌که شواهد فراوانی درباره‌ی بهبود دوره‌ای در میزان سود در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ وجود دارد که روایت بریز آن‌را کتمان می‌کند. (نمودار پایین را ببینید: «میزان سود صنفی در ایالات متحده، ۱۹۴۸-۲۰۰۷»)

ماشینی کردن و سقوط میزان سود

در مرکز نظریه‌ی سقوط میزان سود، پویایی بنیادی سرمایه‌داری قرار دارد. (۱۳) رقابت سرمایه‌داری سرمایه‌داران را مجبور می‌کند شیوه‌های جدیدتر و پیش‌رفته‌تر تولید را جست‌وجو کرده آن‌ها را به‌کار بندند تا هزینه‌های مرتبط با هر واحد را کم کنند. نتیجه افزایش سرمایه‌گذاری در تولید است - چیزی که مارکس آن‌را «بالا رفتن ترکیب ارگانیک سرمایه» نامید. هنگامی که سرمایه‌داران ماشین را به جای کارگران قرار می‌دهند - یعنی کار مرده را جای‌گزین کار زنده می‌کنند - میزان سود سقوط می‌کند.

میزان سود - مجموع سود بخش بر کل سرمایه‌ی سرمایه‌گذاری شده به‌علاوه‌ی مجموع دست‌مزدها - هم در طول دوره‌های طولانی رشد سرمایه‌داری و هم در دوره‌های رکود کاهش می‌یابد. میزان سود در طول موج‌های طولانی رشد کاهش می‌یابد، چون شدت تولید سرمایه - سرمایه‌ی کل بخش بر کل دست‌مزدها - افزایش می‌یابد. با کاهش میزان سود، میزان افزایش سرمایه‌گذاری نیز سقوط می‌کند.

طی رونق طولانی، میزان افزایش سرمایه‌گذاری در کل به میزانی کندتر از کاهش در میزان سود سقوط می‌کند. نتیجه این‌که سودها در مجموع - انبوه سود - هم‌چنان افزایش می‌یابند. سودهای کلی در



اجتماعی می‌زند؛ موجی از ورشکستگی‌ها، ادغام‌ها و سوداندوزی‌ها و گسترش جغرافیایی تولید سرمایه‌داری در پی می‌آید. به‌زبان ساده، این ایده که «سرمایه‌داری نظام‌مند» که در آن سیاست‌های دولت هم‌زمان هم استانداردهای زنده‌گی طبقه‌ی کارگر را افزایش می‌دهد و هم شرایط کار را بهبود می‌بخشد و هم سود سرمایه‌دارها را افزایش دهد خیال‌بافانه است. با هم آمدن این عامل‌ها به احیا سودآوری در سراسر جهان سرمایه‌داری - به‌خصوص در ایالات متحده - از اوایل دهه‌ی ۸۰ منجر شده است. فراگیر شدن تولید اندک از طریق صنعت و خدمات، بارآوری کار - یعنی میزان استثمار - را افزایش داده است. موج‌های ورشکستگی‌ها و ادغام‌ها و سوداندوزی‌ها (منشا اولیه‌ی رشد بخش مالی) به کنار گذاشتن قدیمی‌ترین و کم‌نتیجه‌بخش‌ترین فعالیت‌ها منجر شده است.

هم‌زمان، ظرفیت تولیدی در برخی صنایع (فولاد) کاهش یافت و سرمایه‌گذاری به شاخه‌های جدید تولید منتقل شد (گسترش یافتن فولاد آمریکا به اکتشاف نفت). ایجاد زنجیره‌های تولید جهانی مرزهای اقتصاد جهان را بسط داد، انتقال عملیات کارتر را به مناطق کم‌دستمزد جنوب جهان ممکن ساخت.

تحکیم سیاست‌های سرمایه‌داری نئولیبرالی اقتصاد دولتی به‌صورت نظام‌مند این بازسازی سرمایه را پیش برد. آزادسازی بازارهای سرمایه و کار، به‌همراه سیاست پولی که به تورم‌زدایی رونق‌بخشید، اطمینان داد که شرکت‌های سرمایه‌داری به سودهای فزاینده با سرمایه‌گذاری در کارخانه و تجهیزات جدید ادامه دهند (به‌خصوص تجهیزات کامپیوتری و سیستم‌های فهرست موجودی) و سازمان‌دهی مجدد کار در مسیر تولید اندک.

آزادسازی سرمایه رشد زنجیره‌های تولید فراملیتی را رونق داد، درحالی‌که آزادسازی بازارهای کار (کم‌کردن رفاه اجتماعی و غیره) رقابت میان کارگران را افزایش داد و در رکود یا سقوط دست‌مزدهای واقعی نقش داشت. همان‌گونه که نآمی کلاین آشکار ساخته، پیروزی نئولیبرالیسم فرایندی توأم با آرامش و گریزناپذیر نبود، اما مستلزم این بود که سرکوب دولت سرمایه‌داری کارگران را هم در سراسر شمال و جنوب «شوکه کند و بترساند» (۱۵).

موج طولانی گسترش، که در اواسط دهه‌ی هشتاد آغاز شد، ماندگار نبود و نمی‌توانست ماندگار باشد. هم‌چنان که سودها بالا می‌رفت، انباشت سرمایه از سرگرفته می‌شد. افزایش سرمایه‌گذاری حاصل در تولید به کاهش مقادیر سود، و درنهایت به رکود در سود در کل در چند سال گذشته انجامید. جهان سرمایه‌داری وارد موج طولانی رکود



شده است - سودهای کم‌تر در سرمایه‌گذاری در رویارویی با اضافه ظرفیت، که منجر به رکودهای طولانی‌تر و عمیق‌تری شده است. این زمینه‌ی اقتصادی جدید است که اضمحلال مالی جاری را برای سرمایه بسیار خطرناک می‌کند. همان‌طور که جای دیگری بحث کرده‌ایم، (۱۶) بحران‌های مالی ریشه در سرمایه‌گذاری افزایش یافته در «سرمایه‌ی جعلی» - ادعاهای راجع به آینده‌ی ثروت - خصیصه‌ایست که در راس هر چرخه‌ی تجاری قرار دارد. اگر اوضاع اساسی سودآوری و انباشت برای سرمایه طبیعی‌اند، پس بحران‌های مالی نسبتاً ملایم‌اند و به چرخه‌ی جدیدی از رشد قدرت‌مند منجر می‌شوند. این چنین بود سقوط بازار بورس در ۱۹۸۷، بحران پس‌اندازها و وام در اوایل دهه‌ی ۹۰ و «حباب dot.com» در آغاز این دهه.

بااین‌همه، وقتی اوضاع اساسی سودآوری و انباشت برای سرمایه غیرطبیعی باشند - همان‌طور که اکنون چنین‌اند - بحران‌های مالی خطرات بسیار بزرگ‌تری را با خود به‌همراه دارند. خالی کردن اخیر سیستم مالی توسط دولت سرمایه‌داری - از جمله «ملی‌کردن» جزئی بانک‌ها - و «بسته‌ی محرک» اوپاما احتمالاً از واژگونی سیستم مالی و کساد‌ی شبیه دهه‌ی ۳۰ جلوگیری خواهد کرد، اما از بحرانی بسیار شدید و دیرپا جلوگیری نخواهد کرد.

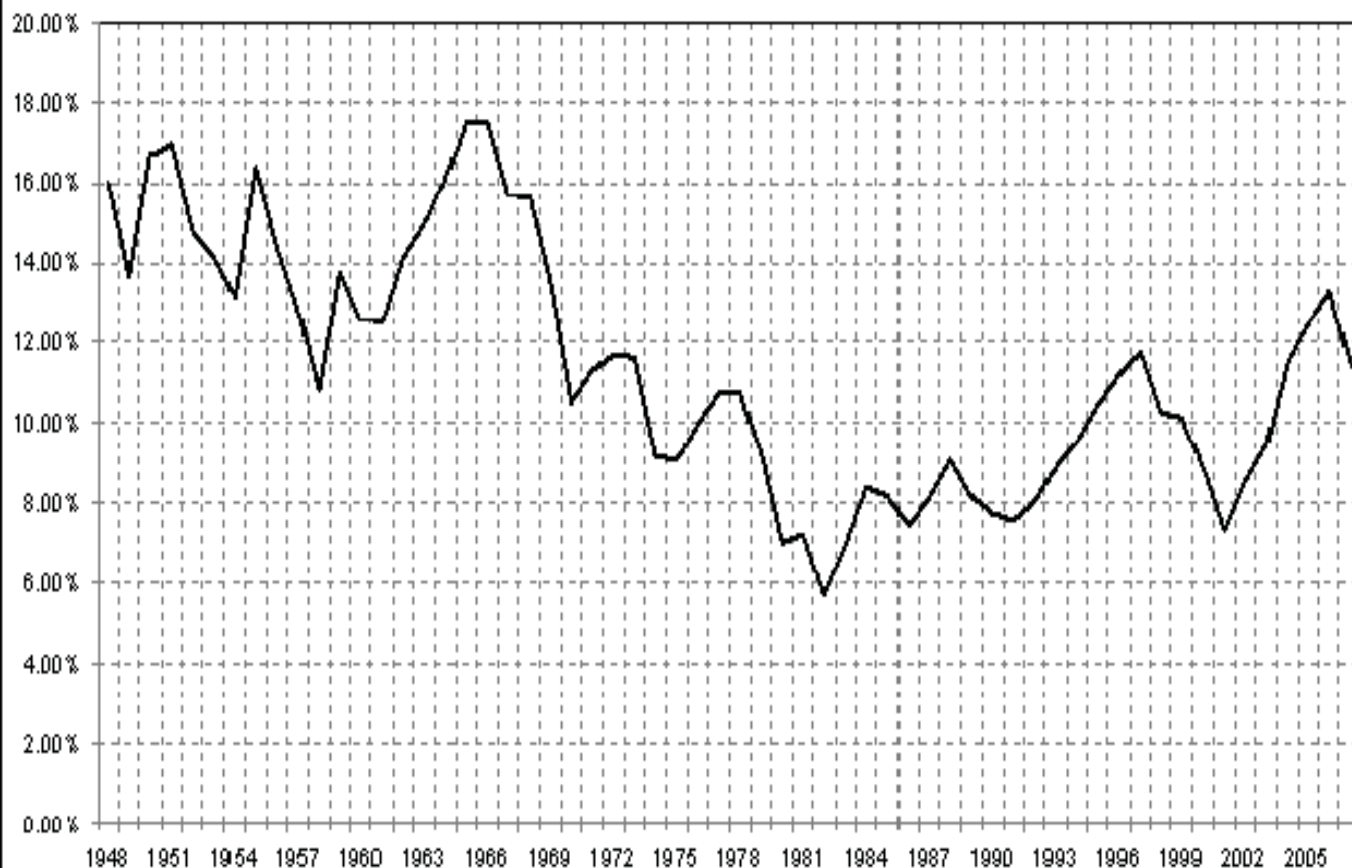
بی‌کاری شدید و بی‌وقفه و کاهش‌های شدید در میزان تولید و سرمایه‌گذاری طی ۱۸ تا ۳۶ ماه آینده محتمل‌اند.

به‌بود اقتصادی‌ای که در پی می‌آید احتمالاً سست خواهد بود. سودهای پایین‌پایی که خود نتیجه‌ی سرمایه‌گذاری بیش از حدند به رشد اندک منجر می‌شود.

درعین حال، تزریق پول به اقتصاد از طریق خالی کردن سیستم مالی و بسته‌ی محرک به بحران دامن می‌زنند. به‌زبان ساده، احتمالاً ما



US Corporate Rate of Profit: 1948-2007



آزادسازی سرمایه رشد زنجیره‌های تولید فراملیتی را رونق داد، در حالی که آزادسازی بازارهای کار (کم کردن رفاه اجتماعی و غیره) رقابت میان کارگران را افزایش داد و در رکود یا سقوط دستمزدهای واقعی نقش داشت. همان‌گونه که نأمی کلاین آشکار ساخته، پیروزی نئولیبرالیسم فرایندی توأم با آرامش و گریزناپذیر نبود، اما مستلزم این بود که سرکوب دولت سرمایه‌داری کارگران را هم در سراسر شمال و جنوب «شوکه کند و بترساند».

این بحران، مانند همه‌ی بحران‌ها، هم فرصت‌هایی برای مبارزات طبقاتی و عمومی علیه سرمایه و همین‌طور علیه خطرات در کمین می‌دهد. در صورت شکست این مبارزات این خطر فزاینده وجود دارد که بخش‌های مختلف طبقه‌ی کارگر در تلاش برای دفاع از موقعیت در حال افول اجتماعی خود علیه بخش‌های دیگر طبقه‌ی کارگر اقدام‌ورزند.

دوره‌ای از رکود تورمی، شبیه به آنچه که جهان سرمایه‌داری در اواخر دهه‌ی ۶۰ و ۷۰ به‌خود دید، را شاهد خواهیم بود. هم‌چنان که در اوایل دهه‌ی ۸۰ چنین بود، هیچ راه حلی برای این بحران وجود ندارد که هم به سود سرمایه باشد و هم به سود کار. تنها راه برون‌رفت از دوره‌ی دیرگذر انباشت کساد موج جدیدی از ورشکستگی‌ها، ادغام‌ها و سوداندوزی‌ها، عمیق‌تر کردن تولید کم‌سود، و حذف شدید بقایای خدمات اجتماعی خواهد بود.

Sources: BEA, Corporate Profits, NIPA



- Reengineering (Detroit, MI: Labor Notes Books, 1994); Charlie Post and Jane Slaughter, *Lean Production: Why Work is Worse Than Ever, and What's the Alternative?* (Detroit, MI: Solidarity Working Paper, 2000) <http://www.solidarity-us.org/leanproduction>
6. Shaikh, *The Current Economic Crisis*, 12, 17-18.
7. Rick Wolf, "Capitalist Crisis, Marx's Shadow" MRZine (September 26, 2008) <http://mrzine.monthlyreview.org/wolff260908.html>; "Capitalism Hits the Fan" Media Education Foundation (2009) http://www.mediaed.org/assets/products/139/transcript_139.pdf
[back to text.](#)
8. Rosa Luxemburg, *The Accumulation of Capital* (New York: Monthly Review Press, 1968), Sections One and Two.
9. Naomi Klein, *The Shock Doctrine: The Rise of Disaster Capitalism*. (New York: Metropolitan Books/Henry Holt and Company, 2007), 443-466.
10. *The Current Economic Crisis*, 10-11, 13.
11. Robert Brenner, *The Economics of Global Turbulence* (London: Verso, 2005); *The Boom and the Bubble: The US in the World Economy* (London: Verso, 2002). Brenner presents a lucid summary of his theory in: Seongjin Jeong "Interview with Robert Brenner on the Current Crisis." Hankyoreh (January 22, 2009) http://www.hani.co.kr/arti/society/society_general/335869.html.
[back to text](#)
12. Shaikh, "Critique of Brenner."
13. Shaikh, *The Current Economic Crisis*, 3-10.
14. For evidence of these trends from 1948-1980, see Shaikh, *The Current Economic Crisis*, 10-16.
15. Klein, *The Shock Doctrine*, passim.
16. C. Post, "Their Crisis, Our Consequences: Is This What 1931 Looks Like?" Solidarity Webzine. <http://www.solidarity-us.org/crisis>.

Table 1.13, line 7; Corporate Current Cost Capital Stock, Fixed Assets Table 4.1, line 13 (Corporate Nonresidential) plus Table 5.1, line 3 (Corporate Residential)

پانوشته‌های مترجم:

- * چارلی پُست در دانش‌گاه شهر نیویورک فعال است. او عضو گروه هم‌بسته‌گی (Solidarity) یک سازمان سوسیالیستی انقلابی آمریکایی است.
- ** میزان وام درجه‌ی دو در سال ۲۰۰۷ نزدیک به یک تریلیون دلار بود، حال آن‌که کل میزان وام داده شده در آمریکا به ۱۲ تریلیون دلار بالغ می‌شد. (به نقل از ویکی‌پدیا)

یادداشت‌های نویسنده:

۱. بیل فلچر، «برنامه‌ی قانون‌گذاری برای نخستین صد روز»، New Labor Forum, 17, 3 (پاییز ۲۰۰۸)
۲. استدلال‌های من برگرفته از سه مقاله‌ی انور شیخ است با مشخصات زیر:

"An Introduction to the History of Crisis Theories" in URPE, *U.S. Capitalism in Crisis* (New York: Union of Radical Political Economists, 1978) http://homepage.newschool.edu/~AShaikh/crisis_theories.pdf; *The Current Economic Crisis: Causes and Implications* (Detroit, MI: Against the Current Pamphlet, 1989) <http://homepage.newschool.edu/~AShaikh/The%20current%20economic%20crisis.pdf>; "Explaining the Global Economic Crisis: A Critique of Brenner," *Historical Materialism*, 5 (1999) <http://homepage.newschool.edu/~AShaikh/Explaining%20the%20Global%20Economic%20Crisis.pdf>.

3. Andrew Glyn and Bob Sutcliffe, *British Capitalism, Workers and the Profit Squeeze*. (London: Penguin Books, 1972).
4. Samuel Bowles, David Gordon and Thomas Weiskopf, *Beyond the Wasteland: A Democratic Alternative to Economic Decline* (Garden City, NY: Doubleday, 1983).
5. Mike Parker and Jane Slaughter, *Working Smart: A Union Guide to Participation Programs and*

